

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا
وحبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم محمّد
وعلى آل بيته الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ التين، ٤ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ التين، ٥ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ التين، ٦ ما انسان را در بهترين نظام و زيباترين بناء و تشكّل
خلق کرده ايم، سپس او را به ادنی مراتب نزول در عالم کثرات برگردانديم مگر آن کسانی را که آنها به
مرتبه ايمان نائل بشوند و عمل صالح انجام بدهند. اولاً چرا خداوند انسان را در بهترين نظامی که تا به
حال خلافتش را خلق کرده بود خلق کرد؟ دوم اين که چه داعی داشت که انسان را به اسفل سافلين
عالم طبع و عالم ماده و عالم دنيا بياورد؟ اين سرّ در اصل خلقت و بعد نزول در اين عالم اسفل سافلين
چه سرّی است؟ ... چيست؟

وجود پروردگار متعال اين وجود وجود اکمل است به اين معنا که هيچ جنبه نقصان و استعداد
و جنبه منتظره و انتظار و تهیی و آمادگی در وجود پروردگار راه ندارد و در غنای تامّ و فعلیت تامّه قرار
داد. احتیاج به کسی ندارد، برای رسیدن به کمال محتاج کسی نیست. جهت نقصانی ندارد تا به واسطه
[رفع آن] او خود را به کمالی برساند. جهت نقصان را در خود رفع کند اين وجودی که دارای اين
خصوصیت کمالیه هست اين وجود از خود بروزات و ظهوراتی داشته تا به حال، یکی از آن بروزات و
ظهورات ملائکه هستند، یکی از آن بروزات و ظهورات عالم عقول است، یکی از آن بروزات و ظهورات

اجنه هستند، یکی از آنها عالم ماده و عالم کون و فساد است، یکی از آنها حیوانات است. همین طور اینها بروزات و ظهورات آن وجود کامل پروردگار هستند اما خداوند متعال راجع به هیچ کدام از این ها نفرمود "إِنَّا خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ" ! ما ملائکه را در زیباترین نحوه خلق به وجود آوردیم [قرآن همچنین آیه‌ای] نداره، حتی راجع به جبرائیل ندارد، راجع به میکائیل و ازرائیل ندارد که ما جبرائیل را در بهترین نحوی که می توانستیم و از قدرت مان برمی آمد ما خلق کنیم، ندارد.

راجع به این خلقت آسمان و زمین و این کرات و این عالمی که انتها ندارد و به انتهایش نرسیدند و نخواهند رسید، راجع به این هم ندارد که ما آسمان‌ها و زمین را در بهترین نحوی که می‌توانستیم با قدرت قهاریت و نیروی لایزالی خود به وجود بیاوریم، ندارد. اما راجع به انسان این مسأله است به عبارت دیگر در یک روایت و حدیث قدسی می‌فرماید:

لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ^۱

زمین و آسمان وسعت مرا ندارند، وسعت مرا ندارند یعنی وسعت تجلی مرا ندارند، زمین و آسمان یک ظرفیت محدودی دارند. بله شما وقتی که یک بادکنکی را دست می‌گیرد این بادکنک ممکن است ظرفیتهای مختلفی داشته باشد، یک بادکنک را یک مقداری در آن بدمید می‌ترکد، محدود است، ضعیف است. بادکنی هست قویتر، یک مقدار بیشتر بزرگ می‌شود ولی بالاخره یک حدی دارد. بعضی از این بادکنک‌ها هستند حتی یک مرد صد کیلویی، صد و بیست کیلویی برود روی آن بایستد طوری نمی‌شود چون قوی است، ماده پلاستیکی آن ضخیم است، انعطاف آن زیاد است، آن جنبه کششی‌اش، الاستیکی‌اش در آن قوی و زیاد است، آن طوری نمی‌شود مسأله‌ای به وجود نمی‌آورد.

این چه ظرفیتی در وجود انسان است که خداوند می‌فرماید قلب بنده مؤمن به من ظرفیت مرا دارد، نه این که زمین و آسمان من، ستارگان من، سیارات من؟ نیست این طور. این چه جهتی دارد؟ این جهتش این است که از بین همه موجودات، آن موجودی که دارای قابلیت ابراز و اظهار همه صفات جمالیه و جلالیه حق را داشته باشد فقط انسان است. یعنی این وجود انسان [را] به یک مرتبه‌ای و به یک نحوه‌ای خداوند خلق کرده و هنر خود را به اصطلاح در این وجود به یک نحوه‌ای قرار داده که می‌تواند به آن حقیقت مطلقه‌ای که خود وجود پروردگار آن حقیقت مطلقه است و سایر موجودات در آن مرتبه اطلاقی نیستند بلکه محدود هستند به یک حدودی و مقید هستند به یک قیودی، انسان از آن مرتبه غیب عبور کند. از او عبور کند و برود به آن مرتبه لاحدی و مرتبه اطلاقی برسد. حتی جبرائیل حتی جبرائیل که ملک علم است و افاضه علم را بر همه موجودات حتی بر پیغمبران می‌کند، جبرائیل

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۱۲۳

يك حدّ وجودی دارد، بیش از [حدّ] او اگر خداوند در او بدمد طاقت نمی‌آورد، طاقت نمی‌آورد.... **فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا**... الأعراف، ۱۴۳ و وقتی که خداوند به کوه تجلی کرد، یعنی يك مقداری از آن جهت قهّاریت و جهت جلالیه خود را متوجه این ماده‌ای کرد که این ماده فرض کنید که در يك کوهی بوده. این ماده چون محدود است چون این ماده در يك محدوده خاصی قرار دارد، نتوانست آن فشار و آن اتمسفری که الان از جهت معنوی دارد به او وارد می‌شود را نتوانست قبول کند؛ تمام سنگ‌ها از همدیگر پراکنده می‌شود.

مثل این که فرض کنید که بعضی‌ها هستند خب به واسطه یک نفسی که پیدا می‌کنند فرض کنید که یک توجهی می‌کنند به سنگی، سنگ دو نصف می‌شود و توجه می‌کنند به یک شیشه و شیشه می‌شکند. این دارای یک نفس قوی است. خداوند وقتی که یک توجهی کرد به این کوه یک توجه نه این که... کوه نتوانست طاقت بیاورد و موسی هم به حال غشوه افتاد. موسی طاقت آورد، موسی تکه تکه نشد، موسی نمرد ولی موسی غش کرد یعنی به این مقدار. کوه از بین رفت آن ۷۰ نفر هم افتادند مردند آن کسانی که با حضرت موسی آمده بودند همه افتادند مردند ولی حضرت موسی جان داشت، قوی بود، ظرف و سعه داشت، مقدار تأثیرش این بود که او را از حال ببرد، از حال ببرد. این به خاطر این بود که حضرت موسی کار کرده بود، نفسش آمادگی داشت، استعداد داشت برای این که آن حالات روحی که وارد می‌شود و آن واردات را بپذیرد، زود از کوره به در نرود، از میدان به در نرود.

دیدید گاهی اوقات برای افرادی یک خبری می‌آوردند یک مرتبه اصلاً حالشان به هم می‌خورد؟ به زمین و زمان بد و بیراه می‌گویند؟ یک مرتبه یک خبر برای کسی می‌آورند همه را چیز را انگار فراموش می‌کند؛ بعضی‌ها نه بردبار هستند، صبر می‌کنند، تحمل می‌کنند هر چه مصیبت بیشتر باشد آرامش دارند اینها دارای سعه هستند.

پس مسأله تجلی خداوند به حضرت موسی و آن کوه از همین قبیل بود، حتی جبرائیل نمی‌تواند قبول کند او یک ظرفیت خاصی دارد. یک مثالی بزنم برای شما ببینید اگر یک مقداری فرض کنید که یک مقداری نمک سنگ را بریزید در آب و حل کنید، می‌بینید این نمک سنگ [سنگ نمک] کوچک شد، کوچک شد و هی حل شد و هی تبدیل به آب شد ولی آخر یک مقداری ماند که آن یک مقدار دیگر حلّ

نمی‌شود، درست شد؟ هر کاری هم بکنید به هم بزنیید آن یک مقدار حل نمی‌شود، چرا حل نمی‌شود؟ چون آن یک مقدار، ماده‌اش با این ماده‌ای که حل شده فرق می‌کند این ماده‌ای که فرض کنید که نمک است سدیم و پتاسیم است درست شد؟ ید و سدیم است، اما آن ماده‌ای که فرض کنید که حل نمی‌شود آن چیست؟ کلسیم است، کلسیم که در آب حل نمی‌شود، هر چه شما هم بزنیید حل نمی‌شود، فسفر که در آب حل نمی‌شود. این محدوده یک محدوده‌ای است که قابلیت حل شدن در آب را ندارد ولی آن نمک قابلیت حل شدن را دارد.

جبرائیل و ملائکه مقرب خدا که بالاترین مرتبه از عالم خلق بعد از انسان هستند، اینها در یک حدی هستند که اینها نمی‌توانند در آن محدوده اطلاقی پروردگار به فناء ذاتی در ذات پروردگار برسند. حالا متوجه شدید؟ نمی‌توانند. نحوه خلق جبرائیل و ملائکه مقرب به یک نحوه‌ای است که دارای یک توان محدود است، دارای یک قدرت محدود است، نمی‌تواند به آن حدّ برسد اما وجود مبارک پیغمبر اکرم و ائمه و اولیاء و کسانی که تابع آن مرام و مشی آنها هستند به یک نحوی است که آنها می‌توانند حرکت کنند، به واسطه عبادت، مراقبه، ذکر، تفکر و به واسطه عمل صالح آن شرایط وجودی، آن شرایط نفسانی [را دائماً] تغییر بدهند؛ به یک نحوی همین طور تغییر و تبدل در آنها به وجود بیاورند تا به یک نحوی که قابلیت عبور از حد و قابلیت عبور از قید را پیدا کنند و مندک در ذات پروردگار بشوند، این برای انسان است.

حالا دیگر این آیه روشن شد: **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** یعنی چه؟ یعنی خداوند اگر فرض بکنید که می‌خواست یک خلقی درست بکند و نهایت سعی خود را روی این خلق انجام بدهد چه خلقی درست می‌کرد؟ خلقی درست می‌کرد که مثل خودش باشد بله؟ همین است دیگر. نه این که به معنای "مثل خودش" یعنی به آن سعه و آن ظرفیت نه، خلقی درست کند مخلوقی به وجود بیاورد که از نقطه نظر قرب با خودش هیچ گونه امتیازی و تفاوتی و بُعدی بین او و بین مخلوقش نباشد اما [برای] سایرین بُعد است. عالم ملائکه بُعد دارد، عالم ارواح، عالم شیاطین، عالم اجنه و حیوانات بُعد دارند، همه اینها در یک شرایط محدود و در یک مقیدات هستند.

این انسان است که می تواند هیچ گونه بُعد و فاصله مرحله و رتبه ای بین خود و بین پروردگار به وجود نیاورد. این فقط انسان است. خب این می شود **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ** حالا ما متوجه شدیم که چه مرتبه ای را ما حائز هستیم. این برای خلقت ما. خدا می خواهد بگوید که ما آن قدرت خالقیت خودمان را در توی بشر، ما در تو اعمال کردیم، این برای این طرف قضیه.

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ این انسان را آوردیم در عالم دنیا در عالم ماده و به تمام مراتب وجودی و نزولی عوالم این انسان را سیر دادیم. چرا؟ چون تمام مظاهر وجودی ما را از آن مجرد محض تا آن آخرین مرتبه که مرتبه ملک و مرتبه ماده و مرتبه صورت و مرتبه جرم و مرتبه کون و فساد است همه اینها را داشته باشد و هیچ مرتبه ای از انسان فوت نشود این می شود تمام مظهریت اسماء و صفات الهی.

ملائکه نمی تواند به صورت جرم بیایند، ملائکه نمی توانند به صورت وجودی تشکل پیدا کنند که دارای اقراض و دارای هواها و دارای خصوصیات حیوانی باشد، وجود آنها یک وجود خاص است اما انسان همه اینها را دارد. پس بنابراین قدرت او از ملائکه بیشتر می شود. این انسان رسید به اسفل سافلین یعنی آخرین مراتب نزول: آوردیم پایین [او را] از مراتب جبروت عبورش دادیم به لاهوت رسید، از آنجا به ملکوت اعلی رسید، آمد پایین تر ملکوت سُفلی، عالم برزخ، عالم مثال، تا رسید به همین عالم ماده و صورت که عالم عالم ماده و صورت است دیگر. تمام این مراتب را سیر دادیم و همه را به انسان نشان دادیم خب حالا از این به بعد چیست؟ **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا** حالا که تا اینجا رسید ما در او این کار را کردیم: در عالم جبروت در او گذاشتیم، از عالم لاهوت در آن گذاشتیم، از عالم ملکوت در او گذاشتیم، از هر مرتبه ای ما در انسان قرار دادیم تا رسید به عالم ماده. این که ما در او گذاشتیم یعنی قوه و توان رسیدن به این عالم را ما در او گذاشتیم و همین طور از همه اینها بالاتر ما توان رسیدن به ذات را که اختصاص به انسان دارد در انسان قرار دادیم.

بعضی ها می آیند و وقتی که به این عالم ماده می رسند همین جا می ایستند، اکثر مردم فراموش می کنند که چه چیزهایی خداوند در آنها قرار داده فراموش می کنند که خداوند چه مسائلی را در آنها قرار داده چه توان هایی قرار داده، تمام اینها را از یاد می برند. فقط سر خودشان را گرم می کنند به آن چه که

حیوانات هم می توانند به نحو دیگری سر خودشان را با آنها گرم کنند. انسان خانه می سازد، طبقه و آپارتمان می سازد در آن جا زندگی می کند، حیوان هم لانه می سازد موریانه زیر زمین لانه می سازد چه فرق می کند؟ منظور زندگی کردن است.

سلمان در مدائن وقتی که حاکم مدائن بود یک بنا آورد که برایش خانه بسازد، بنا گفت: چه خانه ای می سازی؟ سلمان گفت: یک خانه ای بساز که وقتی می خوابم نصف پام بیرون باشد.

گفت: یک حرفی می زنی ما را مسخره می کنند!

گفت: اگر نمی خواهی بسازی برو یک جای دیگر. من یک خانه ای می خواهم که وقتی می ایستم سرم فقط [به سقف] نخورد و گیر نکند و وقتی که می خوابم نصف پام بیرون باشد، بیش از این مقدار نیازی نیست، اینقدری ما زنده نمی مانیم!

این یک سلمان بود، حاکم امیرالمؤمنین بود در مدائن درست شد؟ محل قضاوت خودش هم کنار یک درخت قرار داده بود یک سنگی هم گذاشته بود روی آن نشسته بود می گفت اگر قضاوت می خواهید بیایید اینجا. [نه اینکه بگوید... برخلاف دیگر حکما که می گفتند] بفرمایید در دارالاماره، بفرمایید در قصر بفرمایید در اینجا. می گفت اگر قرار بر قضاوت و حکومت بین مردم است، کنار این درخت هم می شود حکومت کرد، هر کس دعوا و مرافعه ای دارد بیایید اینجا.

نقل می کنند یک وقت مدرس رفته بود ظاهراً ترکیه، آنجا اسناد مملکت را هم برده بودند که [قرارداد ببندند]. این اسناد را ریخته بود در لگن، از این لنگهای حمام و با خود برده بود! بعد آنها خیلی تعجب کردند و گفتند خب اسناد را [بیاورید، مدرس هم برداشت] از زیر عبایش لنگ را درآورد و یکی یکی باز کرد! گفتند آقا شما سند را بر میدارید در لنگ حمام می آورید؟ گفت: شما سند می خواهید این است، شما اگر چرم می خواهید بدهم چند تا گوسفند و چرم گوسفند و گاو را برایتان بیاورند! این آدم آدم حرّ است، مدرس آدم حرّی بود. به او گفتند چرا شما این قدر شجاع هستی؟ چرا هر حرفی را می زنی؟ چرا از رضا شاه و امثال ذلک نمی ترسی؟ با همان لسان اصفهانی گفت که اولاً پول ندارم که ازش بترسم دزد بیاید ببرد، بعد هم یک شکم دارم که با یک ماست و یک نان سیر می شود، مرگ و حیات هم به دست خدا است. درست شد؟

آن مدرس با آن وضع آن مدرس به درد ملت می خورد، متوجه شدید؟ حالا می بیند تفاوت از کجا است تا به کجا؟ آن مدرس به درد ملت می خورد و آن مدرس رفتن به مجلسش برای خدا بود و آن مدرس کارش برای رضای خدا بود و خلوص او و سایر کارهایی که انجام می داد می شد گفت که برای خدا است. مسأله از این قرار است درست شد؟ به سلمان گفتند... گفت که اگر قرار بر این است همین جا هم می شود.

انسان می خواهد غذا بخورد حالا هر غذایی را که انسان می تواند بخورد، حیوان هم می آید یک چیزی شکار می کند چه فرقی کرد؟ می گویند وقتی یک گله حرکت می کند و جلو می رود این حیوانات درنده شیر و پلنگ می افتند دنبال آن که مریض است و از گله عقب می ماند دیگر، تا به او می رسند شکارش می کنند. خب اگر قرار باشد بر این که در هر جایی که انسان به یک شخصی که مظلوم است و زور ندارد به او زور بگوید خب معلوم است دیگر این هم شد مثل همین دیگر چه فرقی می کند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام حکومتش حکومتی بود که به داد مظلوم می رسید به داد مظلوم می رسید.

اما افرادی که آنها زرنگ هستند افرادی که آنها رند هستند آنها به این مسائل و به این جنبه اسفل سافلینی توجه نمی کنند آنها آن دنبال آن چیزهایی که خدا در وجودشان همینطور که می آمدند پایین گذاشته، در آن مراتب نفسشان به دنبال او می روند: "این که خدا گذاشته برویم ببینیم چیست" برویم ببینیم چه مسائلی هست چه اسراری هست. این که خدا گفته تو بهترین خلقی، این که خدا افتخار کرده ... **فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** المؤمنون، ۱۴ که نسبت به خلقت حتی صور نوریه و انوار جلالیه و جمالیه و ملائکه و عقول و نفوس قدسیه این حرفها را زده، برویم ببینیم آخر چه خبر است؟ می روند به دنبالش.

لذا خداوند برای اینکه این انسان بتواند از این مرتبه ماده خود را [بالا] بیاورد و به آن مراتب صور واقعی و حقیقی بدهد و آن مراتب را در وجود خودش متجلی کند آمده دستوراتی داده: این کار را باید بکنی، آن کار را باید بکنی، این را باید انجام دهی. این که خداوند می فرماید باید نماز را در پنج وقت بخوانید برای چیست؟ خب خداوند می توانست بگوید می توانید ۱۷ رکعت را همان صبح زود رَج بزنید و کلکش را بکنید و دیگر تا فردا صبح راحت، نه این جوری نیست. نماز صبح یک حسابی دارد، نماز

نافله آن یک حسابی دارد، موقع ظهر دوباره باید نماز بخوانی چرا؟ چون در موقع بین صبح تا ظهر با مردم حرف زده‌ای، صحبت کرده‌ای، تفکرات آمده در ذهن تخیلات آمده و آن یک مقدار تو را دور کرده، در اینجا یک هشدار یک بیدار [باش] یک تنبّه در اینجا دوباره باید بگردد تو نباید در اینجا بایستی تو باید متوجه آنجا باشی.

حی علی الصلوة حی علی الصلوة الان موقع نماز است. وقتی نماز ظهر را می‌خوانی تقریباً دو ساعت و نیم بعد موقع نماز عصر می‌شود، دوباره یک مقداری انسان صبر می‌کند، دوباره موقع غروب نماز می‌شود، یک ساعت و نیم بعد نماز عشا می‌شود، نصفه شب به بعد ... پیغمبر می‌دانید چطور نماز می‌خوانند؟ نماز شبشان را پیغمبر سه قسمت می‌کردند: در قسمت اول از نماز شب چهار رکعت، در قسمت دوم یک مقداری می‌خوابیدند [بعد] بلند می‌شدند دوباره یک چهار رکعت دیگر، در قسمت سوم که آن سه رکعت بقیه است آن را دیگر به نماز صبح متصل می‌کردند. یعنی تمام بیست و چهار ساعت انسان باید در حالت نماز باشد.

اما ما الآن به نماز چه توجهی داریم؟ یک عمل تعبدی زوری و تحمیلی که بخوانیم و مسأله را تمام کنیم. درست شد؟ این [عبادات] با این کیفیت [به] آنها نمی‌رسد. خداوند برای انسان این عبادات را قرار داده به نحوی که اگر یک شخص با این همه عبادات و با این همه [از] موارد: ایثار عرض می‌شود که سخاوت، بخشندگی، انفاق، استغفار، توبه؛ با این همه اگر باز نتواند به مطلوب برسد جای عجب است.

امام سجاد علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بودند، آمدند چند نفر از اصحاب گفتند که ما الآن در آنجا نشسته بودیم دیدم حسن بصری یا سفیان ثوری یکی از این دو، نشسته است برای مردم صحبت می‌کند، حضرت فرمودند: چه می‌گفتند؟ گفتند [می‌گوید]: عجب نیست که شخص با این همه گناه به جهنم برود، عجب از آن است که افراد به بهشت بروند. حضرت فرمودند: اشتباه می‌کنند، عجب نیست که مردم به بهشت می‌روند عجب اینجا است که با این رحمت و واسعه پروردگار کسی به جهنم برود. اصلاً مسأله عکس است! یعنی امام می‌خواهد بفرماید این قدر رحمت خدا واسع است و این قدر

درهای اجابت و باب‌های برای ورود مفتوح است که همچون کلام رسول خدا که در قبل از

ماه رمضان که می‌فرمود:

فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِّمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ^۱

شقی آن کسی است که نتواند در این ماه بزرگ رضایت خدا را کسب کند. این دیگر این قدر باید شقی باشد یعنی دیگر عجیب است. این قدر رحمت خدا واسع است که همه را می‌گیرد حالا یک کسی چقدر باید شقی باشد و چقدر باید از رحمت دور باشد که با زور که دارند می‌کشند او را این بگذارد برود، این دیگر باید شقی باشد.

مسأله‌ای یک شخصی نقل می‌کرد می‌گفت: در ایام ذیحجه بعضی از این روزها این باب بیت

اللّه را برای افراد باز می‌کنند. مسئولین همان خود دولت سعودی می‌آیند، بسیاری از افرادی که از سایر جاها آمدند می‌آیند، از میهمانان سیاسی می‌آیند، خیلی افراد وارد کعبه می‌شوند و می‌آیند و کعبه را می‌شویند و چه می‌کنند و اینها. او می‌گفت در یکی از اینها که یک عده وارد شدند از همین ایران [یک نفر] وارد شدند و بعد یک نفر در میان آنها حالا خب فرض کنید که تصور ما از کعبه چیست؟ تصور ما از کعبه چیست؟ جایی که خداوند این را حرم خودش قرار داده، بیت البیت خودش قرار داده به مردم امر کرده بیایند در آن جا طواف کنند و دور آنجا بگردند، گناهشان می‌ریزد، جایگاه ولادت امیرالمؤمنین را در آنجا قرار داده، واقعا یعنی مقدس ترین مکان در دنیا خب کعبه است دیگر. پیغمبران را امر کرده بیایند دور این کعبه بگردند حتی ائمه دور این کعبه آمدند بگردند حالا در یک همچنین فرصتی که در را باز کردند و اینها رفتند داخل، این آقا رو می‌کند به یکی از افراد می‌گوید: فلانی وقتی آمدی تهران بیا راجع به فلان معامله صحبت کنیم! در این کعبه؟ می‌دانید مسئله چیست؟ وقتی پیغمبر می‌فرماید فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِّمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ ...

یک قضیه بگویم برای شما از آن چه از مرحوم آقا شنیدم تعجب نکنید.

^۱ خطبه شعبانیه

مرحوم آقا رضوان الله عليه می فرمودند یک دوستی داشتم به نام مهندس زاهدی که استاد دانشگاه بود من هم دیده بودم ایشان را ایشان قبل از مرحوم آقا مدتی است به رحمت خدا رفته مسجد قائم می آمد نمازهایش را آن جا می خواند، در بعضی از جلسات هم شرکت می کرد. همین آقای مهندس زاهدی یک وقت از قول دکتر سید حسین نصر که الان ایشان در آمریکا است و سابق عضو بعضی از همین سازمان های وابسته به آن دربار شاه در آنجا بود. مرد درس خوانده، فاضل و دانشمندی است الان در آنجا است و در فلسفه و عرفان و اینها خیلی کار کرده و با مرحوم علامه طباطبایی رفت و آمد داشته. این قضیه را دکتر نصر تعریف کرده می گفت در آن سفری که شاه رفت برای حج و اتفاقا بعد هم عکسش را می زدند داخل مساجد در حال احرام که من یادم است یک عکس ایشان را هم آورده بودند مسجد آقا البته آن موقع اجبار بود دیگر مدتی گذاشته بودند و بعد مرحوم آقا گفتند عکس را بردارند و در همان اتاق خادم گذاشتند. می گفت در آن سفری که شاه رفته بود برای حج در زمان ظاهرا ملک فیصل بود در آن زمان ما هم به اتفاق ایشان ما هم مشرف شدیم برای حج. می گفت بعد از این که ما اعمال عمره را انجام دادیم، در روز هشتم یا هفتم ذیحجه آمدند در را باز کردند، در همین کعبه را باز کردند و بسیاری از افراد از آن هیئت ایرانی هم اجازه دادند که وارد [کعبه] شوند با گلاب ... ظاهرا هم از همین جا با خودشان گلاب برده بودند برای شستن کعبه. می گفتم ما هم رفتیم با این افراد، شاه رفت و کی رفت، ما هم رفتیم. می گفت همین که یک مدت گذشت و خود شاه هم مشغول شستن کعبه شده بود و ما هم جارو به دست گرفتیم یک مرتبه حال همه عجیب تغییر کرد و ما دیدیم که صدای گریه می آید؛ کم کم اینها جاروها را گذاشتند کنار ما هم گذاشتیم کنار و هر کدام رفتیم یک گوشه ای و مشغول ... انقلاب عجیبی پیدا شده بود و به نحوی که کسی دیگر اصلا متوجه خودش نبود و می گفت عجیب بود آنکه حالش از تمام آن افراد بدتر بود و همین طور اشکش می آمد و سرش را بی اختیار به دیوار می زد همین محمدرضا شاه بود، از همه بدتر بود.

این معنایش چیست؟ این معنایش این است که وقتی رحمت پروردگار بیاید، رحمت پروردگار دیگر کسی را نمی شناسد، آن وقت در یک همچین وضعی در یک همچین حالی می بینیم آقا به او می گوید: یک وقت فراموش نکنی بیا در تهران راجع به آن معامله حرف بزنیم درست شد؟ ولی

صحبت

در این است که ما قدر نمی‌دانیم. خب جناب شاه شما که یک همچین حالی، یک همچین وضعیتی برای شما پیدا می‌شود چرا باید فراموش کنی؟ چرا وقتی که دوباره برمی‌گردی به آن ظلم باید ادامه بدهی؟ چرا باید نافرمانی کنی؟

اینها نشانه‌هایی است که خداوند می‌خواهد برساند: برای من هیچ کس تفاوت ندارد، رحمت من همه را می‌گیرد، ما هستیم که خود را از رحمت خدا دور می‌کنیم، ما هستیم که فراموش می‌کنیم، ما هستیم که آن نعمتهای خدا را فراموش می‌کنیم درست شد؟ می‌آییم به غفلت می‌گذاریم، دوباره ظلم می‌کنیم، دوباره نعمت‌ها را فراموش می‌کنیم، دوباره به معصیت می‌پردازیم تا کار به آن جا می‌رسد که دست به کشتار مردم می‌زنیم، دست به قتل و غارت می‌زنیم، دست به تعدی می‌زنیم. و الا اگر خب همین [شخص] در آن موقع آن حال خودش را حفظ می‌کرد و می‌آمد و توبه می‌کرد خب چه بسا این که فرد صالحی می‌شد ولی کفران نعمت کرد درست شد؟ کفران نعمت موجب می‌شود که خداوند هم بر انسان این را بیارد ...

برای همه ما مطلب همین است یعنی آن رحمت و آن نعمت همه را شامل می‌شود هر کسی در زندگی خودش از این موارد بسیار دارد ولی صحبت در این است که ندیده می‌گیریم و رد می‌شویم و توجه نمی‌کنیم ... **وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ** ... الأعراف، ۱۵۶ همه چیز را می‌گیرد، رحمت خدا بر همه چیز غلبه می‌کند بر همه چیز سیطره پیدا می‌کند.

این مطالب را مقدمه برای این جهت عرض کردم، این ماهی که ما در آن هستیم این ماه ذوالقعدة است، ماه ذوالقعدة همان اربعین حضرت موسی بود **وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَنْمَمْنَاهَا بِعَشْرِ الْاَعْرَافِ**، ۱۴۲ ما با موسی سی روز وعده گذاشتیم که آمد حضرت موسی در کوه طور؛ آن سی روز همین ماه ذیقعدة‌ای است که الان در آن هستیم؛ روزه در آن بسیار مستحب است، اذکار در آن بسیار مستحب است، آن اذکار توحید در اربعین حضرت موسی آمده. **اَنْمَمْنَاهَا بِعَشْرِ** ده روز دیگر اضافه کردیم به این سی روز تا اربعین حضرت موسی تمام شود. آن ده روز دهه ذیحجه است مرحوم آقا نسبت به دهه ذیحجه خیلی تأکید داشتند، روزه در آن بسیار استحباب دارد، حالاتی که برای بزرگان در این دهه

ذیحجه اتفاق می افتد بسیار حالات غریبی است و آن اذکار توحیدی و تهلیلی که برای حضرت موسی آمده اذکار عشره دهگانه لا اله الا الله عَدَدَ اللَّيَالِي وَاللَّهْوَرِ؛ لا اله الا الله عَدَدَ اَمْوَاجِ الْبُحُورِ؛ ... لا اله الا الله فِي اللَّيْلِ اِذَا عَسَعَسَ، وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ؛ ... آن اذکار توحیدی که راجع به حضرت موسی هست در این دهه ذیحجه به قلب حضرت موسی نازل شده که مرحوم آقا هم دارند در کتابهایشان.

قدر این ایامی که در آن هستیم و بخصوص دهه ذیحجه را خیلی بدانیم که برای بسیاری از بزرگان شده فتح بابی که شده در این دهه شده [است]. لذا پرداختن به مراقبه و پرداختن به اذکار و به مراقبه بیشتر و رعایت موازین و مسائل سلوکی در این خصوص بیشتر ما باید داشته باشیم. توسل به سیدالشهدا علیه السلام و زیارت سیدالشهدا علیه السلام در شب عرفه هیچ فراموش نشود، دعای سیدالشهدا علیه السلام در روز عرفه که حضرت در عرفات این دعا را خواندند: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ تا [انتها] آن دعا را حتما همه بعد از ظهر روز عرفه بخوانید، این دعا باید خوانده شود.

این را هم بدانید که طبق روایتی که از امام صادق علیه السلام است [خداوند فرموده است] خداوند نظر خود را در روز عرفه اول به زائرین سیدالشهدا می اندازد بعد به حجاج خودش. یعنی زائر سیدالشهدا ولو زائر از مکان بعید فرق نمی کند این پیش خداوند اقرب است و زودتر به آن مرتبه خود می رسد تا این افراد. علی ای حال امیدواریم که با توفیق خداوند هر چه بیشتر بتوانیم از فیوضات این ماه بهره مند بشویم و فرصت هایی را که خداوند در هر مجالی برای ما به وجود می آورد آن فرصت ها را از دست ندهیم.

بینید ماه رجب چه ماهی است! بعد ماه شعبان است یک نحو دیگر، بعد ماه رمضان است که اصلا فیض و رحمت او رحمت و اسعه است، بعد از او اربعین حضرت موسی ذیقعه و ذیحجه است، بعد از او ایام محرم می آید و آن احاطه و نفس ملکوتی حضرت سیدالشهدا است، بعد همینطور موارد مختلف. این موقعیت های متفاوتی که خداوند به وجود آورده این موقعیت های متفاوت را ما باید بی جهت نگذاریم و از او نباید بگذریم درست شد؟ انشاء الله امیدواریم که هر جا هستیم دعاگوی احبه و

اعزه و سروران مکرم باشیم و احبه و اعزه هم ما را فراموش نفرمایند و که خداوند متعال طبق روایتی که داریم دعای مؤمن را نسبت به برادر مؤمن یا خواهر ایمانی زود مستجاب می کند تا دعای شخص را نسبت به خودش.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

بله عرض کنم حضورتان که راجع به این مسأله، این مطلبی که می فرمایید این حالا این جنبه درسی و اینها ندارد. حالا که این موقعیت پیش آمد من یک توضیحی بدهم که چون زیاد سوال می شود راجع به همین مسأله جلسه عنوان بصری که از این نقطه نظر بالاجمال. در زمان مرحوم آقا به واسطه بعضی از جریاناتی که پیش آمد من بالاچار یک مقداری از وارد شدن در مسائلی که می گذشت کنار گیری کردم. یعنی دیدم در آن موقع یک مطالبی دارد پیش می آید که چاره ای ندارم جلوی آن مطالب را بگیرم مگر به این که از این جریانات یک مقداری کنار بکشم، فلذا تقریباً یک سال، بله، یک سال به فوت و ارتحال حضرت آقا مانده بود، ما تقریباً کنار گیری کردیم و دیگر کمتر صحبت می کردیم در جلسات کمتر صحبت می کردیم و اگر کسی سؤالی می کرد مسأله فقهی می پرسید به سکوت می گذرانیدیم. علی ای حال یک نحوه در پیش گرفته بودیم که دست شیطان را حداقل بتوانیم تا حدودی از دخل و تصرف و ایجاد فتنه و ... آشوب کوتاه کنیم و خب الحمدلله موفق هم بودیم.

بعضی از دوستان اینها آمدند گفتند این وضع که نمی شود، بالاخره ما سوالاتی داریم، اشکالی داریم علی ای حال این وضع نمی شود، حالا اگر بشود به نحو بی سر و صدا یک جلسه شما شب های پنجشنبه برای ما بگذارید و در آن جلسه سؤالات عرفانی، سلوکی و سوالاتی که به نظر می رسد مطرح بشود و مجلس انسی داشته باشیم ما هم قبول کردیم. لذا در شبهای پنجشنبه تقریباً حدود ده دوازده نفر می آمدند و از همان رفقا و دوستانی که در قم بودند از آنها شرکت می کردند و یک سوالی می شد و ما در حول و حوش آن صحبتهایی می کردیم و مجلس مجلس خوبی بود من حیث المجموع.

تا این که مرحوم آقا فوت می کنند، این مجلس موقتا قطع می شود. بعد از گذشتن یک زمانی به واسطه یک مسائلی که کم و بیش سروران مکرم اطلاع دارند من احساس کردم دارد مبانی آقا منحرف می شود، از آن مرتبه خودش دارد کنار می رود و خلط دارد می شود: صحیح با سقیم ممزوج دارد می شود، اتقان با شعار دارد قاطی می شود، عقل با تعبد و تخیلات و تصورات دارد ممزوج می شود؛ مرکب می شود. بله به جای مبانی اصیل دارد خواب و مکاشفات، چه بسا شیطانی، شعار و مطالب بی در و دروازه و هر گونه صحبت سست و کلام بی بنیان دارد جایگزین آن موازین متقنه سلوکی می شود.

خب ما نمی توانستیم صبر کنیم و نمی توانستیم کناری بایستیم و نظاره گر این دخل و تصرفاتی باشیم
که

دارد انجام می‌شود. مبانی ایشان از آن مسیر اصلی خودش منحرف شد. هر کسی را که با ذوق و سلیقه ایشان موافق درآمد پذیرفته، ولو این که هر کاری انجام بدهد و به هر فساد اخلاقی این شخص متصف باشد؛ و هر کسی که با مبانی آنها موافق درنیامد از حیطة مرآمده و معاشرت خود طرد کنند و او را به انواع تهمت بیالایند و هر نوع برچسب ناروایی را به صرف عدم مقبولیت این نظام بر او بزنند. این مسأله را ما نتوانستیم برتبابیم و نتوانستیم تحمل کنیم و علی‌هذا به مقابله برخاستیم و شدیداً در مقابل این جریان ایستادیم تا این که خود ما را هم مشمول همین قانون و قاعده ساری و جاری خود کردند!

انواع تهمت‌ها را بر ما زدند. کار به جایی رسید که من یک مسافرت که می‌کردم در مجالسشان خلاصه صحبت از بعضی مسائل بود و جالب این جا است که به راحتی هم خیلی‌ها قبول می‌کردند و خیلی به اصطلاح مسأله قابل قبول برای هر کسی بود و اینها. تا جایی که دوستان می‌گفتند مطالبی که در حول و حوش شما است به نحوی است که اصلاً انگار شما پسر آقا نیستید، یعنی به این نحو اصلاً مسائل مطرح است. برای ما اینها مهم نبود، آن چه که برای ما مهم بود این بود که از موازین ایشان نباید تخلف بشود موازین ایشان نباید خلاصه مطلب چیز بشود و روی این حساب ما پافشاری می‌کردیم. به واسطه این قضیه خب طبعاً یک مقداری مسأله اوج گرفت تا این که خود من احساس کردم چاره‌ای نیست جز اینکه من یک سری مبانی اصولی و عرفانی آن چه را که از مرحوم آقا علماً و تجربه به دست آوردم بیایم بیان کنم.

یعنی مبانی اصولی بیایم بیان کنم که عرفان چیست؟ عارف کیست؟ ولی کیست؟ وصی کیست؟ جایگاه خواب و مکاشفه در راه سالک به چه گونه است؟ خوابهای شیطانی، خوابهای رحمانی سالک چه نحوه باید عمل کند؟ آیا به هر خطورات و تصوراتش می‌تواند عمل کند یا نه؟ میزان اطاعت سالک از استاد چیست؟ استاد به کی می‌گویند؟ آیا استاد به عنوان اطلاق واجب الاتباع است یا به عنوان تقیید و در یک محدوده خاصی؟ اینها مسائلی بود که ما می‌بایست بیان کنیم و طبعاً به مذاق بعضی از افراد خوش نمی‌آمد.

فلهذا بعضی از دوستان اینها پیشنهاد کردند که آقا یک مجالسی شبیه همان مجالس شب‌های جمعه زمان مرحوم آقا شما بگذارید و این مطالب را برای ما بیان کنید آخر زمان مرحوم آقا ایشان گاه‌گاهی صحبت می‌کردند، حرف می‌زدند، در جلساتشان در عصرهای جمعه برای افراد صحبت می‌کردند آنها از جاهای مختلف می‌آمدند، شما هیچ حرفی نمی‌زنید، این که نمی‌شود. لذا من به ملاحظه

می‌گذراندم و ترتیب اثر نمی‌دادم تا اینکه دیگر فشار بر من زیاد شد به نحوی که با توجه به این که احساس می‌کردم ممکن است یک حساسیت‌هایی را این قضیه به وجود بیاورد یک قدری تأنی داشتم

تأمل داشتیم در [این مسأله]. علی ای حال دیگر نماز استخاره خواندیم و استخاره کردیم و بسیار مناسب آمد و از یک چند نفری هم شروع کردیم از همان دوستان سابق مرحوم آقا و افرادی که خب بعد از مرحوم آقا خیلی به نحو مختصر با آنها آشنا شده بودیم از همان‌ها شروع کردیم. ولی این را خدمت دوستان عرض کنم که این مسأله و این جلسه‌ای که به وجود آمد به هیچ نحو یک جلسه‌عنوانی و اعتباری نبوده و همه آن افرادی که در آن جلسه شرکت می‌کنند همه افراد با هم برابرند و هیچ ارتقایی و اعتلایی و ترفیع درجه‌ای این حرفها و این بازیها در این جا راه ندارد.

فقط نکته‌ای که این جا مدّ نظر بود و اگر این نکته حلّ بشود هیچ گونه مسامحه نیست برای این که همه افراد باشند او این بود که با توجه به وضعی که به وجود آمده امکانات پذیرایی کم است فرض بکنید که اگر در یک منزل مثل اینجا می‌خواهد باشد و قرار باشد که اگر مردها بیایند و از آن طرف هم مخدرات بخواهند شرکت بکنند طبعاً این امکانش نیست. لذا از این باب یک چند نفری ... که خب گفتیم که اینها و خیلی از اینها هم بدواً و خود به خود در این جلسه راه پیدا کردند نه این که من نظر خاصی روی تک تک افراد داشته باشم.

من این را می‌خواهم بگویم تصور نشود بر اینکه افرادی که در این جا هستند بر بقیه امتیاز دارند نخیر، ممکن است بسیاری از افرادی که شرکت نمی‌کنند بر افراد این جلسه امتیاز داشته باشند من جمله خود بنده و بسیاری از افرادی که در این جلسه شرکت می‌کنند از نظر چیز معلوم نیست که ... این بر حسب یک تصادفات بوده. فرض کنید که فلان شخص مطلع می‌شده و به واسطه بعضی از جهات طبعاً راه پیدا می‌کرده و الان هم مطلب همان است یعنی اگر شرایط الان آماده باشد برای اینکه همه در آن جلسه شرکت کنند حتی خانم‌ها من هیچ مضایقه‌ای ندارم ابداء، این طور نیست؛ فقط مسأله [اول] مسأله امکانات است، مسأله دوم احتمال بعضی از حساسیت‌ها هست. بالاخره اگر این گسترش پیدا کند طبعاً ممکن است که آن مقصود را تحت الشعاع خودش قرار بدهد. و اما مطالبی که در این جلسات گفته می‌شود، این جلسات مال تمام دوستان است، نه اختصاص به آن افراد دارد و همه باید این مطالب را اگر چنانچه مایل هستند باید گوش بدهند و نوارها را بشنوند و گوش دهند به واسطه این که من در این مجلس سعی‌ام بر این است که بیشتر از مطالبی که از مرحوم آقا شنیدم در اینجا بیاورم، از مطالب ایشان در این جا بیاورم و کمتر از خودم دخل و تصرف بکنم مگر در بعضی از مواردی که نیاز به توضیح داشته باشد در آن جا خب چرا.

علی ای حال این مجلس مجلس اختصاصی نیست و اگر اطلاق درس بر آن می‌شود این هم

فقط از همین باب است که مطالبی که بالاخره ما از ایشان [مرحوم آقا] شنیدیم، یادداشتهایی که از ایشان

داریم، مطالبی که ایشان در صحبت‌هایشان داشتند و بعضی از نوارهای ایشان پیش حقیر است و به طور کلی آن چه که ما از مرام و مبنای ایشان استفاده کردیم آنها را در معرض استفاده مستعدین قرار بدهیم که به فرمایش پیغمبر اکرم *فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهِهِ وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ*، چه بسا افرادی که یک فقهی را، یک کلام ارزشمندی را، یک بینشی را ابلاغ می‌کنند و می‌رسانند به افرادی که از خود واسطه، این‌ها مستعدتر هستند و آنها بهتر می‌توانند استفاده کنند. من هم فقط از همین باب بود [که] گفتم خب بالاخره ما انتصاب به ایشان داریم و یک وظیفه و مسئولیتی را از یک جهت برای ما می‌آورد و [از جهت دیگر که] ما مطالبی را از ایشان شنیدیم [خدایی ناکرده] بخل نکرده باشیم و خیانت در بلاغ و در ابلاغ نشده باشد و *إِلَّا شَمَا قَطَعَ بَدَانِيدَ أَنْ چَه که در نفس من می‌گذرد این است که از تمام افرادی که در آن مجلس شرکت می‌کنند بنده پایین تر هستم و فقط و فقط به عنوان یک نواری که مطالبی از مرحوم آقا شنیده و دارد برای افراد نقل می‌کند ... نه بیشتر؛ و *إِلَّا* اگر چنانچه حتی من مجال داشتم و فرصت داشتم برای مخدرات هم یک همچنین مجلسی را تشکیل می‌دادم ولی خدا را شاهد می‌گیرم به اندازه‌ای سر من شلوغ است و به اندازه‌ای من کار دارم که از مسائل ضروری حذف می‌کنم و جهتش این است که با توجه به وضعیت تحصیلی که داریم و با توجه به مطالب ضروری که از مرحوم آقا گرفتیم و این‌ها را باید به صورت علمی و کلاسیک مطرح کنیم و [همچنین دائما] نوشته در همین پرونده‌ها می‌آورند برای من، [دائما] ما این‌ها را می‌گذاریم در صندوق تا این که این‌ها را باز کنیم و شروع کنیم راجع به این‌ها کار کردن و این‌ها را به هم ... که اصلا مجالی برای من نمی‌ماند یعنی به هیچ وجه من الوجوه هیچ نحو مجالی نیست.*

ولی این مطلب را هم خدمتتان عرض کنم که مطالبی را که در روزهای جلسات عنوان بصری ذکر می‌شود با اصرار دوستان اینها را گرچه ما به آنها گفتیم که خودتان این‌ها را پیاده کنید و به صورت کتاب دربیاری و پخش کنید ولی علی‌ای حال دیگر این بار را هم روی ما قرار دادند و خلاصه فرمودند که اگر به یک قلم باشد این بهتر است، این هم مزید بر علت شد و من الان مشغول تألیف این شرح عنوان بصری هستم یعنی آن چه را که در این جلسات گفته می‌شود شاید حدود دو برابر یا سه برابر بر او اضافه می‌کنم با منابع علمی خود که بتواند قابل برای عرضه در هر سطحی باشد. این را ان شاءالله احتمالا شاید در دو یا سه ماه آینده اولین کتابش بتواند آماده برای طبع باشد؛ همین طور مسائل

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳

دیگری که این مسائل فقهی است و مسائل مهمی که امروزه جامعه دست به گریبان آن است که اینها را من دارم آماده می‌کنم برای رساله‌هایی که دارد چاپ می‌شود.

یکی از مباحثی که خیلی راجع به آن ... اولین مسأله‌ای که هست مسأله ارتداد است و آزادی در اسلام و حدود آزادی در اسلام است که این بسیار مسأله مهمی است. مسأله دیگر مسأله طهارت و نجاست کفار است که بسیار مسأله مهمی است و مسأله بسیار مهمتر از این‌ها مسأله بلوغ دختران است که این بحث به نظر من و آن چه که به نظر حقیر می‌رسد و نظر مرحوم آقا هم همین طور بوده ولی اظهار نمی‌کردند که بلوغ دختران در سن ۱۴ سالگی است نه در سن ۹ سالگی و خوب می‌دانید که اگر قرار باشد که این مسأله مطرح بشود و روی آن بحث بشود و سایر آقایان و علما راجع به این قضایا بحث کنند اصلاً ممکن است قوانین یک مملکتی را این ممکن است دستخوش تغییر و تحول قرار بدهد از نقطه نظر مسائل حقیقی و حقوقی. این‌ها مسائلی است که الان من مبتلا به آن هستم و هیچ فراغی و فراغتی برای اینکه بتوانم از محضر سروران معظم بیشتر بهره‌مند بشوم فلذا عرض حقیر این است که این جلسه که الان به این نحو است بنا بر امتیاز افرادی بر دیگری مطلقاً نیست به هیچ وجه و اگر زمینه برای برگزاری یک همچنین مجلسی بود که بتوانند همه استفاده کنند و همه [وجود داشته] باشند حالا استفاده که، کلام کلام نارسایی است همه وجود داشته باشد از طرف من هیچ مضایقه نیست و دو مجلس کردن هم به نظر من صحیح نیست که حالا یک مجلس مخدرات، یک مجلس آقایان چون یک مطلب گفته می‌شود و یک مطلب القاء می‌شود و فقط همین مطلب است فلذا می‌توانم عرض کنم همین دو ماه [یکبار] که خدمت مخدرات می‌رسم این برای خود من یک فرصت و یک موقعیت مغتنمی است که بتوانم از ادعیه صالحه سروران معظم خود بهره‌مند باشم و خیال می‌کنم که دیگر مجالی دیگر برای تصدیع و زحمت برای من وجود نداشته باشد که باعث مزاحمت بزرگان بشویم، فقط همین مطلب است و اِلَّا نخیر هیچ گونه تمایزی نیست و هیچ گونه امتیازی نیست و حداقل از دید بنده و از نظر بنده افرادی که در این جلسه شرکت می‌کنند و افرادی که خارج از این جلسه هستند هیچ تفاوتی ندارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
 خب با اجازه شما حفظکم الله انشاء الله ایدکم الله.